

مقدمه: این سؤال مطرح است که آیا دین و به طور خاص اسلام با دموکراسی به معنای رایج آن چه نسبتی دارد؟ موافق است؟ مخالف است؟ و یا...؟

این بحث، بحث تازه‌ای نیست. از حدود صد و پنجاه سال قبل که مسلمانان با تجدد فرهنگی آشنا شدند و افکار و اطوار اجتماعی و احوال فرهنگی غربی وارد کشورهای اسلامی شد، مسأله سازگاری و یا عدم سازگاری شریعت اسلام با دموکراسی و نظام دموکراتیک و لیبرالی غربی با شدت تمام مطرح شد و کسانی آن دو را به طور ذاتی ناسازگار دیدند و کسانی نیز سازگار. هر چند سنت‌گرایان مسلمان، همواره بین دین و دموکراسی سازگاری و تفاهمی نمی‌بینند، اما در حوزه نوگرایی اسلامی تا حدود زیادی تضاد دین و دموکراسی حل شده و کم و بیش اجماعی در این باب به وجود آمده است. اما باید اذعان کرد که حکایت همچنان باقی است و نمی‌توان ادعا کرد که در کل جهان اسلام و حتی در میان نوگرایان مسلمان نیز مسأله کاملاً حل شده است. در میان نواندیشان و روشنفکران مسلمان نیز آرای متفاوتی پیرامون «دموکراسی اسلامی» وجود دارد.

هر چند این مقوله در حال حاضر نیازمند طرح دوباره است، اما اگر کسی بخواهد به آن بپردازد، لاجرم باید از سوابق آن سراغ بگیرد و آرای موافقان و مخالفان را واریسی کند و آنگاه در نهایت به رد و یا

درستی یا نادرستی عقاید و آرای آنان، چنین ادعایی، مدعای آقای پایدار را مردود اعلام می‌کند.

هر چند پاسخگویی به مطالب آقای پایدار ما را به تکرار مکررات و توضیح و اباحتات می‌کشاند، اما چاره‌ای نیست که توضیح کوتاهی پیرامون برخی مدعیات ایشان بدهم. البته اینکه نظریه آقای دکتر سروش درست است یا نه و اینکه اصولاً در چارچوب نظریه «قبض و بسط» می‌توان «حکومت دینی» (و لو «دموکراتیک») داشت، سخن دیگری است که اکنون ما را با آن کاری نیست. آنچه در این یادداشت گفته خواهد شد، نقد و واریسی بخشی از مقاله آقای پایدار است؛ بخشی که ارتباط مستقیمی با تحلیل و تفسیر آقای سروش از «حکومت دموکراتیک دینی» ندارد. به طور مشخص عنوان دوم تا چهارم مقاله، مورد توجه ماست.

۱. معنای صحیح دموکراسی

آقای پایدار زیر عنوان «معنای صحیح دموکراسی» فرموده‌اند: «یکی از اصول نظری دموکراسی «جایز الخطا» دانستن انسان است. اما این اصل خود مبتنی بر اصل دیگری است که انسان را موجودی «مختار» و «انتخابگر» می‌داند و به دلیل انتخابگریش راههای خطا و عدم خطا به رویش باز است... انسانیت انسان آنگاه تحقق می‌یابد که بتواند انتخاب کند. هر کس باید بتواند از هر راهی که خود می‌خواهد هدف منتخب خود را دنبال کند... در آن صورت آزادی و به تبع آن

پارادوکس اسلام و

اثبات نظریه‌ای اقدام کند.

در شماره ۱۹ مجله «کیان» مقاله‌ای تحت عنوان «پارادوکس اسلام و دموکراسی» به قلم آقای حمید پایدار چاپ شده است که نویسنده آن مدعی تناقض ذاتی بین اسلام و دموکراسی است. البته نویسنده، مقاله را در نقد نظریه «حکومت دموکراتیک دینی» آقای دکتر سروش نگاشته‌اند.

به نظر می‌رسد که نویسنده محترم آن به طور کلی از آرای منتقدانی که از گذشته تاکنون پیرامون این مقوله مهم اظهار نظر کرده و صدها کتاب و رساله و مقاله نوشته‌اند، بی‌اطلاع است. چرا که اگر جز این بود، پاسخ بسیاری از سؤالات و اشکالات خود را می‌یافت و اگر هم قانع نمی‌شد، دست کم محتاطانه‌تر سخن می‌گفت. اگر ایشان از تاریخ معرکه آرا در باب دین و دموکراسی آگاهی داشت، این ادعای بزرگ را نمی‌کرد که «اصلاً امکان جمع اسلام و دموکراسی وجود ندارد!» اگر چنین امکانی «اصلاً» وجود نداشت، عالمان و مجتهدان نامداری چون آخوند خراسانی، علامه نائینی، سیدمحمد طباطبایی، سید عبدالحسین لاری، مرتضی مطهری، سیدمحمدباقر صدر و... و یا روشنفکران دانشمند و مسلمانی چون مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، دکتر سروش و صدها متفکر دیگر در ایران و جهان اسلام از جمع اسلام و دموکراسی (با هر تفسیری) سخن نمی‌گفتند. صرف نظر از

دموکراسی تحقق خواهد یافت... مهمترین محل تجلی انتخابگری انسان دنیای فکر، اندیشه و عقاید است... او در انتخاب دینی از ادیان و یا «بی‌دینی» آزاد است... لذا تحمیل دین یا عقیده‌ای خاص به انسانها عملی خلاف انسانیت است...»

در ارتباط با این مطالب، نکاتی قابل ذکر است:

در اینکه واقعاً «دموکراسی صحیح» چیست، جای تأمل فراوان است. آنچه ایشان فرموده‌اند نیز تعریف جامع و مانعی از دموکراسی نیست (اگر امکان چنین کاری باشد). البته ایشان می‌توانند بگویند «دموکراسی صحیح» از نظر من این است.

اساساً پیش از هر چیز باید به این سؤال مهم پاسخ داد که «دموکراسی» یک فلسفه و یا یک ایدئولوژی است و یا یک روش برای اداره جامعه و در نهایت شکلی از اشکال حکومت و دولت و نظم اجتماعی؟ چنان که در تعاریف رایج دموکراسی وجود دارد، دموکراسی یک روش و شکلی از اشکال اداره جامعه است که البته برخاسته از یک فلسفه و جهان‌بینی و ایدئولوژی خاصی است. شاید بتوان در تعبیر ناقص چنین گفت: دموکراسی یک روش و سیستم و نظامی است که بنیاد نظری آن، اختیار و آزادی و حق انتخابگری آدمی است و محصول عملی و یا مابه‌ازای خارجی آن، کثرت‌گرایی و توزیع هرچه بیشتر قدرت سیاسی و اقتصادی در میان مردمان، بدون توجه به

نژاد، عقیده، طبقه و دین. روشن است چنین تفسیری از دموکراسی، نمی‌تواند با هر ایدئولوژی یا عقیده و مرامی سازگار باشد. اگر نقطه انتخابگراست و اسلام نیز نه تنها این حق را پذیرفته، بلکه اساساً پذیرش دین حق بدون پذیرش اختیار و اراده آزاد در آدمی بی‌معنی است. دلایل چندان فراوان است که حتی فهرست کردن آنها مفصل خواهد بود. در اینجا فقط برای اندیشیدن به مواردی از این دلایل عقلی و نقلی اشاره می‌کنم:

عزیمت را «حق انتخابگری» آدمیزاد بدانیم، مذاهب و یا مکاتب و یا اشخاصی که انسان را مجبور و مقهور اراده تاریخ، جامعه و حتی خدا و دین می‌دانند، نمی‌توانند دموکراتیک باشند.

اکنون ببینیم اسلام آدمی را مجبور می‌داند یا مختار؟ گفتن ندارد که بحث «جبر و اختیار» از مباحث بسیار پیچیده و عمیقی است که از روزگاران گذشته، اندیشه‌های بزرگ را به خود مشغول داشته و متفکران ژرف‌اندیش ادیان مختلف را در خود فرو برده است و هنوز هم اجماعی در سطح عموم متفکران ایجاد نشده است. در اسلام نیز، نحله‌های فکری جبرگرا و اختیارگرا و میانه‌گرا داشته و داریم. شگفت اینکه آقای پایدار بدون توجه به پیچیدگی مسأله و آرای مختلفی که در این باره ابراز شده است، یکسره حکم کرده‌اند که اسلام، حق انتخاب برای انسان قائل نیست!

بدون اینکه بخواهم وارد بحث جبر و اختیار شوم به اختصار می‌گویم که از نظر من به عنوان یک مسلمان، انسان مختار و

دموکراسی؟

حسن یوسفی اشکوری

خاطر «تعلیم اسماء» [= دانش و علم بر مسأله‌ها یعنی پدیده‌ها]، خوردن میوه متنوعه، «عصیان» و... شمرده شده است. جملگی آنها مختار بودن و ممتاز بودنش بر حیوانات و فرشتگان را حکایت و اثبات می‌کند. آدم با عصیان خداوند آدمیت و برتری خود را آشکار می‌کند.

۱-۸. آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که با صراحت تمام اعلام می‌کند شما در انتخاب «ایمان» و «کفر»، حق یا باطل، خدا یا شیطان آزادید. برخی از آنها را آقای پایدار نیز آورده‌اند (از جمله آیات ۲۹/کهف و ۲۸/هود) «فی‌المثل آیه «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (انسان/۳۰) و «اقا» از جبر حکایت می‌کند یا اختیار؟

۱-۹. در سوره بقره آیه ۲۵ صریحاً گفته شده است «لا اکراه فی‌الدین». لذا این عقیده اجماعی مفسران است که اساساً پذیرش و عمل به دین اکراه‌بردار و تحمیلی نیست. دین که با اجبار و اکراه و ریا توأم باشد، هیچ اعتباری ندارد و لذا اصولاً دین نیست.

۱-۱۰. بارها در قرآن به پیامبر یادآوری شده است که تو مسئول هدایت مردم نیستی و حق جبر و سیطره بر مردم را نداری، تو فقط پیام‌رسانی و بس (غاشیه/۲۲، مائده/۹۹)

۱-۱۱. در قرآن، خداوند با آدمی گفت و گو می‌کند و بین آن دو «مفاهمه» و «مکالمه» برقرار است. و خداوند از او می‌خواهد که چنین باشد و چنان نباشد. مکالمه، مفاهمه و خواستن جز با اختیار و

۱-۱. تردید نیست که اسلام و قرآن آدمیزاد را بر کثیری از مخلوقات (اسراء/۷۰) برتری داده است. اگر آدمی از «اراده»، «آزادی» و «حق انتخاب» برخوردار نباشد، افضلیت و برتری وجود نخواهد داشت.

۱-۲. اگر اختیار و انتخاب نباشد، باید و نیاید که اخلاقی و نیک و بد که اساس دعوت پیامبران است، بی‌معنی است.

۱-۳. اگر اختیار نباشد، قیامت و معاد و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم و... لغو و بیهوده خواهد بود.

۱-۴. طبق آموزش قطعی ادیان توحیدی، خداوند آدمی را در دنیا و آخرت به خاطر کردارش «مواخذه» می‌کند و او را «مسئول» می‌داند. بیهی است بازخواست و مسئولیت، فرع بر اختیار و انتخاب است.

۱-۵. در قرآن، طی آیات فراوانی به «عقل» و «تعقل» اهمیت فوق‌العاده داده شده است و آن را از امتیازات بزرگ انسان دانسته است. روشن است که «عقل» در ارتباط با «آزادی» معنا و مفهوم پیدا می‌کند نه جبر.

۱-۶. اگر جبری در کار باشد، اساساً «دعوت» که اساس کار پیامبران است، لغو خواهد بود. از موجود مجبور «دعوت» بیهوده است.

۱-۷. در داستان آدم در قرآن (آیات ۳۰ تا ۳۸)، خلافت آدم به

۱-۱۲. افزون بر همه آنها، در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که انسان را آشکارا آزاد و مختار می‌شمارد.

به عنوان مثال: کل نفس بما کسبت رهینه (مدثر/۳۸). و ان لیس للانسان الا ما سعی (نجم/۳۹). ان احسنتم، احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها (اسراء/۷).

البته در مقابل این آیات و دلایل، آثانی چون تُعَزَّ من تشاء و تَذَل من تشاء (آل عمران/۲۶) وجود دارد که «عزت» و «ذلت» به خداوند نسبت می‌دهد (نیز بنگرید به آیه ۱۷ سوره انفال...). آیا بین دو نوع آیات تضاد وجود دارد؟

اگر به محکمات جهان‌بینی توحیدی بویژه انسان‌شناسی قرآنی و به طور خاص به نوع رابطه انسان و خدا توجه کنیم، به وضوح درمی‌یابیم که تناقضی در میان نیست. چرا که آیات مربوط به مختار بودن آدمی را در متن جبرهای حاکم بر جهان بازگو می‌کند و آیات مربوط به جبر قانونمندیهای عالم و آدم را روایت می‌کند. جبر یعنی سنت و قانون نه دیکتاتوری. درست به همین دلیل خداوند «جبار» است. و این هر دو، درست و حقتند. یعنی، هم جبر و قانون در جهان حاکم است و هیچ حرکت و حادثه‌ای خارج از قانون صورت نمی‌گیرد، و هم اختیار برای آدمی وجود دارد که در متن قانونمندیهای مطلق جاری و عام یا شناخت آن قوانین عمل کند و راه درست و حق را انتخاب کند و یا راه نادرست و باطل را برگزیند. پس، اختیار آدمی یا جبر حاکم بر جهان منافات ندارد. می‌توان گفت جبر در عین اختیار و اختیار عین جبر. این سخن، روایت دیگری از نظریه کلامی شیعی است که بر بنیاد «نه جبر، نه تفویض، بلکه اختیار» استوار است. نکته دیگر اینکه آیات مربوط به جبر، آشکارا می‌خواهد آدمیزاد غفلت‌زده را همواره متوجه کانون هستی و قدرت یعنی خدا کند و لذا دارای پیام اخلاقی و تربیتی است. بنابراین مدعای آقای پایدار مبنی بر مختار بودن آدمی و اینکه دموکراسی با اختیار انسان در گزینش ایمان و عقیده و دین و حکومت و... ملازمه دارد (و بالعکس) درست و مقبول است. ولی اینکه اسلام را مخالف و مغایر آزادی و اختیار و انتخابگری آدمیزاد می‌دانند، نادرست است و دست کم دلایل ایشان در این زمینه مخدوش و ناکافی است.

اما آیا مختار بودن آدمی، بدان معناست که «حق» و «باطل» ای وجود ندارد و انسان هر چیز را انتخاب کند مجاز است؟ ستم بکند و یا عدل یکی است؟ خیر را بگزیند و یا شر را فرق نمی‌کند؟ نمی‌دانم که پاسخ آقای پایدار چیست و ایشان ملاک و ضابطه گزینش و انتخاب انسان را چه می‌داند، اما من چنین می‌اندیشم که درست است خداوند آدمی را در انتخابهایش آزاد و مختار گذاشته است، ولی این بدان معنا نیست که انتخاب خیر و شر مساوی است و به عبارت دیگر انسان «حق» دارد شر را انتخاب کند. انسان در مقام انتخاب کاملاً «می‌تواند» حق یا باطل را برگیرد، اما به لحاظ ارزشی «حق ندارد» باطل را انتخاب کند. قرآن می‌گوید تو می‌توانی کفر را انتخاب کنی و شیطان را بپرستی، اما بدان که پیامد آن انحطاط و سقوط اخلاقی و انسانی خواهد بود. فکر می‌کنم فرق «توانستن در عمل» و «حق نداشتن در ارزش» روشن باشد. بنابراین فکر و عقیده هر کس ولو سخیف و خرافی و باطل، محترم است، یعنی قابل تعرض نیست و کسی حق ندارد دیگران را به زور به بهشت ببرد، اما این به معنای تأیید و حقانیت عقیده باطل نیست.

۲. دموکراسی در قرآن

آقای پایدار پس از بیان «دموکراسی صحیح» وارد مبحث دموکراسی در قرآن می‌شوند و پس از ذکر پنج آیه که مدافعان دموکراسی اسلامی از آنها اتخاذ سند می‌کنند، مدعی «امتناع دموکراسی اسلامی» می‌شوند و می‌فرمایند: «امروزیان این آیات را به گونه‌ای معنا و تفسیر می‌کنند که با دموکراسی متناسب باشد، اما غافل از اینکه اولاً گذشتگان چنین معنایی از این آیات در نمی‌یافتند. ثانیاً اگر این آیات چنین معنایی داشته باشند با آیات دیگر قرآن تعارض و تناقض خواهند داشت. ثالثاً با احکام فقهی و عملی مسلمین در طول تاریخ اسلام تعارض خواهند داشت». اینکه آیات پنج‌گانه مشتمل دموکراسی هستند یا نه، سخن دیگری است که اکنون از حیطه بحث و توجه ما خارج است، اما در این ارتباط نکات زیر قابل توجه است:

۲-۱. ایشان ترجمه و تفسیر امروزیان از این آیات را قبول ندارند، بسیار خوب، ولی از نظر ایشان ترجمه درست آیات کدامند؟ آیا ترجمه‌ای که از این آیات به دست داده‌اند، معنای امروزی آیات است یا در گذشته هم چنین معنایی داشته‌اند؟

۲-۲. جالب است که آقای پایدار تفسیر این آیات را از طباطبایی آورده‌اند که دموکراسی را قبول ندارد و لاقبل مدافع سازگاری اسلام و دموکراسی نیست.

۲-۳. اینکه فرموده‌اند «گذشتگان چنین معنایی از این آیات در نمی‌یافتند»، باید گفت:

اولاً، ایشان معنایی و یا بهتر بگوییم تفسیر آیات مورد بحث را از منظر طرفداران دموکراسی نیآورده‌اند که ببینیم گذشتگان نیز چنین معنایی درمی‌یافتند یا نه. در واقع مابه‌الاختلاف روشن نیست.

ثانیاً، هر نوع تفسیری از آیات قرآن مربوط است به دورانهای تاریخی مختلف و لذا غالباً تحت تأثیر شرایط و فرهنگ هر عصر قرار دارند. از کجا معلوم می‌شود که گذشتگان لزوماً درست فهمیده‌اند؟ آیا امروزیان حق ندارند فهم تازه‌ای از آیات قرآن داشته باشند؟ دریافت معانی تازه از آیات نه تنها جرم و مذموم نیست که مطلوب هم هست. اگر ایشان دلایلی بر نادرستی این فهم‌های تازه دارند، می‌توانند ارائه کنند که البته در صورت استوار بودن مقبول است.

ثالثاً، اگر به آثار کلامی و تفسیری گذشتگان مراجعه کنند، در خواهند یافت که در قرون گذشته و حتی در روایات دینی، همین معانی جدید نیز کم و بیش در کنار معانی و تفاسیر دیگر طرح شده‌اند و لذا چندان تازه نیستند. هر چند که به هر حال در چارچوب روح حاکم بر عصر جدید بازسازی می‌شوند.

۲-۴. در مورد این مطلب که «اگر این آیات چنین معنایی داشته باشند با آیات دیگر قرآن تعارض و تناقض خواهند داشت»، نیز گفتنی است:

اولاً، با فرض تناقض در آیات، شما چه پاسخی برای حل این تناقضها دارید؟ شما از این آیات چه معنایی استنباط می‌کنید که با آیات دیگر قرآن متعارض نیستند؟ منطقاً باید در فکر تناقض بود و مگر نه رأی دیگران را قبول نداشتن و آن هم بی‌دلیل رد کردن و در نهایت صورت مسأله را پاک کردن دردی دوا نمی‌کند.

ثانیاً، اگر قبول دارید که در آیات قرآن در باب دین و دموکراسی تناقض وجود دارد، دست کم محتاطانه‌تر سخن می‌گفتید و چنین قاطعانه حکم به امتناع ذاتی دین و دموکراسی نمی‌دادید.

۵-۲. در مورد این استدلال که «با احکام فقهی و عمل مسلمین در طول تاریخ اسلام تعارض خواهند داشت»، نیز می‌توان گفت: اولاً، احکام فقهی و عمل مسلمین در طول تاریخ مجموعه‌ای واحد و هماهنگ نیستند که بتوان یک حکم در باره تمامی آنها صادر کرد. برخی احکام فقهی و یا عملی مسلمانان ضد دموکراسی‌اند و برخی نیز عین دموکراسی.

ثانیاً، روشن است که احکام فقهی و عمل مسلمین نه تنها لزوماً عین اسلام و سازگار با آن نیست، بلکه در موارد بسیاری خلاف اسلام و محکومات معتقدات دینی است. هیچ انسان منصفی (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) نمی‌تواند ادعا کند که فقه و یا دیگر معارف اسلامی بویژه عملکرد مسلمانان عین حق و دیانت بوده است. در اسلام محقق، علی، فاطمه، ابوذر و سلمان و... هست، معاویه، عبدالملک مروان، هارون الرشید، متوکل، و... هم هستند. ظلم هست، عدل هم هست، فضیلت هست، رذیلت هم فراوان وجود دارد.

ثالثاً، اصولاً با دید کاملاً امروزی (صرف نظر از درست یا نادرست بودن)، گذشته‌ها را کاویدن و داوری کردن دست کم در تمامی موارد کاری است نامعقول و ناروا و غیرمنصفانه. از صدر اسلام تا همین اواخر سخن از دموکراسی به معنای کنونی آن نبود و لذا نمی‌توان توقع داشت که در آن روزگار کاملاً طبق اصول حقوق بشر و انقلاب فرانسه و یا فی‌المثل کنوانسیون ژنو عمل می‌شد. مهم این است که اسلام و یا هر مذهب و مکتب دیگری طبق دعوت و اصول مبانی خود درست عمل کرده و به اهداف خود ولو نسی رسیده است یا نه.

رابعاً، کسانی که در قرن اخیر سخن از سازگاری دین و دموکراسی گفته‌اند و مدعی «دموکراسی اسلامی» شده‌اند، برخلاف تصور آقای پایدار، از قرآن و سنت [= حدیث و سیره نبوی] و برخی مبانی علم اصول و فقه و برخی از عملکرد مسلمانان نخستین اتخاذ سند کرده‌اند. این کسان مدعی‌اند که بنیاد نظری دموکراسی که حق انتخابگری آدمی است، در قرآن و سنت وجود دارد. لوازم و نتایج و بستر عملی این حق نیز در صدر اسلام (نیم قرن اول) به طور نسبی محقق شده است. شواهد زیادی از این گونه امور در سیره نبوی و خلفای راشدین جمع‌آوری شده و در آثار مکتوب طرفداران دموکراسی اسلامی انعکاس یافته است. اصولی چون: (۱) حق انتخابگری آدمی، (۲) خردورزی و تعقل، (۳) خاشعیت، (۴) عدم تعیین شکل مشخص برای نظام سیاسی در اسلام، (۵) بیعت، (۶) شورا، (۷) اجتهاد و... دلایل و لاف‌ها شواهدی بر دموکراسی اسلامی دانسته شده‌اند. فی‌المثل آزادی مطبوعات و وجود احزاب و تشکلهای سیاسی شیوه‌ای جدید برای تحقق اصل قرآنی «امر به معروف و نهی از منکر» شمرده شده است. ایشان با استناد به تاریخ استدلال می‌کنند که در زمان پیامبر بویژه زمان امام علی (ع) این اصول کاملاً (البته با توجه به شرایط روزگار) رعایت و عمل می‌شده است و اتفاقاً از روزی که مسلمانان از آزادی به دیکتاتوری گراییدند و اصول حکومت مردمی را فراموش کردند، به انحطاط دچار شدند. به عنوان نمونه اگر کتاب طبایع الاستبداد عبدالرحمان کواکبی (۱۳۲۰-۱۲۶۵ ق) و تیبیه الامم علامه غروی نائینی (۱۳۵۵-۱۲۷۷ ق) را ملاحظه کنیم، دقیقاً همین سخن را گفته‌اند.

نائینی می‌گوید از زمانی که مسلمانان «حکومت مقید و شوروی» را کنار گذاشتند و دچار «حکومت مطلقه» و استبدادی شدند، دچار انحراف شدند. نائینی و کواکبی، «استبداد دینی» را خطرناکترین نوع

استبداد و حتی چاره‌ناپذیر می‌دانند. آیا این شمار عالمان و مدعیان، که کم نیستند، از اسلام بی‌اطلاع بودند و سخنانشان نادرست و غلط است؟ اگر چنین است، باید روشن شود.

بنابراین طرفداران دموکراسی اسلامی «غافل» نیستند، بلکه دقیقاً هشیارند و هرچند تحت تأثیر فرهنگ جدید) و در اندیشه تشخیص عقل انحطاط خود و رفع آن هستند. اتکای اصلی آنان نیز عمل مسلمین و الگوهای آن در صدر اسلام است. مثلاً شیوهٔ ملکداری حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) ملاک و ضابطه است. (به عنوان نمونه به خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه مراجعه شود).

۳. ادعای حقانیت و دموکراسی

گفته‌اند «یکی از مبانی معرفت شناختی دموکراسی ناروشن بودن حقیقت و پخش آن در میان کل بشریت است. اما اگر مکتبی یا دینی



خود را مظهر حق و حقیقت بدانند و دیگر مکاتب و ادیان را تجلی کفر و شرک و ضلالت بدانند، دیگر جایی برای حکومت دموکراتیک باقی نخواهد گذارد.» در این باره باید گفت:

۱-۳. به نظر می‌رسد که هیچ ملازمه‌ای بین «ناروشن بودن حقیقت» و «دموکراسی» وجود ندارد. گفتیم که هدف دموکراسی توزیع هر چه بیشتر قدرت در میان مردم و کثرت‌گرایی فکری و ایدئولوژیک و سیاسی است. فرضاً اگر حاکم و یا دولتی پیدا شود که خود را در همهٔ امور «حق مطلق» بدانند (که علی‌القاعده پیدا نمی‌شود)، اما اعتقاد به حق انتخابگری برای دیگران هم داشته باشند، چرا دموکرات نباشد؟ اگر خود را حق بدانیم به خودی خود موجب نفی و سلب آزادی دیگران و اعمال استبداد نیست، بلکه مهم آن است که حق انتخاب برای دیگران قائل هستیم یا نه. البته باید پذیرفت که ادعای حقانیت مطلق در همهٔ امور بهانه‌ای خوب و طبیعی برای استبداد است.

۲-۳. درست است که هیچ کس نمی‌تواند ادعا بکند تمامی حقایق عالم را بی‌کم‌وکاست فهمیده است و حق مطلق را در اختیار دارد، اما



۳-۴. پیامبران با شرک و کفر و باطل و برای جهانی شدن مکتب حق خود مبارزه می‌کنند، اما اولاً این مبارزه یک مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی است و در این مبارزه، جنگ جز در صورت پیشگامی دشمن جایز نیست. ثانیاً، این حق هر مکتب فکری است که عقاید خود را تبلیغ کند و از طریق صحیح و عادلانه بکوشد مخالفان خود را وادار به تسلیم و پیروی از خود کند. این مهم نیست که اسلام می‌خواهد تمامی دنیا را مسلمان کند و کفر و شرک و عقاید باطل را از جهان براندازد، مهم این است که آرمان حق خود را از چه طریق تعقیب می‌کند. از راه زور یا منطق؟ تاریخ اسلام شهادت می‌دهد که پیامبر اسلام کوچکترین اقدامی در جهت تحمیل دین و خودش صورت نداد و اگر مجبور شد، برای دفاع از موجودیت خود و مکتبش بود. اگر آقای پایدار جز این می‌پندارند، دلایلشان را ارائه کنند.

۴. آیات متناقض با دموکراسی در قرآن

آقای پایدار می‌نویسند: «اسلام به استناد آیات، خود را تنها دین درست و برحق می‌داند و دیگر ادیان را باطل و گمراه می‌داند و پیروان آنها را فتنه‌گرانی می‌خواند که تا ابد باید با آنها مبارزه کرد تا از زمین محو شوند. آیات زیر صراحتاً با دموکراسی متناقض دارند.»

در مورد ادعای حقانیت توضیحاتی دادیم. اما در مورد آیات: نخستین آیه، آیه ۱۹۳ سوره بقره است. اما این آیه به تنهایی ناقص است. مطلب از آیه ۱۹۰ آغاز می‌شود که برای رعایت اختصار به ترجمه آنها بسنده می‌کنیم: «در راه خدا با آنان که با شما به جنگ برخیزند جهاد کنید ولیکن از حد تجاوز نکنید (ستمکار نباشید) که خدا متجاوزان را دوست ندارد. هر جا مشرکان را یافتید بکشید و از شهر برانیدشان همان گونه که آنان شما را از شهر (مکه) اخراج کردند و فتنه‌گری که آنها کنند سخت‌تر از جنگ است و در مسجد الحرام با آنان بیکار نکنید مگر آنکه آنها پیشدستی کنند اگر با شما به نبرد برخاستند شما نیز بجنگید این است کیفر کافران. اگر دست از ستم بردارند درگذرید از آنها که خداوند آمرزنده و مهربان است. و با کافران و مشرکان نبرد کنید تا فتنه از روی زمین زایل شود و همه را آیین دین خدا باشد اگر از فتنه دست کشیدند ستم جز بر ستمکاران روا نیست.»

آیات مربوط به جریان صلح حدیبیه و ماجرای برخورد قریش با پیامبر و مسلمانان است و یک اصل کلی نیست و لذا ابدیت ندارد. اساساً این نوع آیات در قرآن که در ارتباط با حادثه خاصی است، در مقام جعل حکم شرعی نیستند، مگر آنکه دلایلی برای جعل حکم برای همیشه وجود داشته باشد. البته آقای پایدار با آوردن یک آیه، حکم کلی و دائمی از آن استفاده کرده‌اند، در حالی که این آیه دنباله آیات گذشته است و لذا اختصاص به یک ماجرای خاص دارد. اگر هم بخواهیم قاعده‌ای کلی از این آیات به دست دهیم، چنین خواهد بود: (۱) با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید، (۲) در جنگ تجاوز و ستم نکنید و از حد خود فراتر نروید، (۳) اگر دشمن دست از جنگ کشید و طالب صلح شد قبول کنید، (۴) در جنگ پیشدستی نکنید. آیا این سفارش عادلانه نیست؟

شان نزول آیه نشان می‌دهد که اساساً مسأله عقیده در میان نیست. «فتنه» نیز طبق سیاق آیه برخورد خصمانه و توطئه و نقشه پنهانی علیه پیامبر است نه فکر و عقیده. لذا «فائتها» نیز به معنای خودداری از تجاوز است. آیه بعد، آیه ۳۹ سوره انفال است که البته باز ایشان فقط همین آیه

آیا به هیچ حقیقتی و یا به هیچ مرتبه‌ای از حقیقت نمی‌توان رسید؟ آیا ما در زندگی خود به هیچ یقینی نرسیده‌ایم؟ مگر دولتهای دموکرات امروز دنیا منکی به یک سلسله اصول و مبانی قطعی (از جمله اصول خدشه‌ناپذیر دموکراسی) نیستند و آنها را حق نمی‌دانند و از آنها سرسختانه دفاع نمی‌کنند؟ مگر کارل پوپر دموکرات و معتقد به پخش حقیقت در میان همگان اعلام نمی‌کند که با همه باید مدارا کرد جز با دشمن مدارا؟

۳-۳. اما در عین حال ادیان وضع متفاوتی دارند. هیچ بشری (به دلیل محدودیت عملی) نمی‌تواند ادعا بکند به حق مطلق دست یافته است. اما پیامبران به دلیل اینکه از طریق وحی سخن خدا را می‌شنوند و آن را به مردم ابلاغ می‌کنند، در حوزه وحی و کلام الهی، می‌توانند ادعای حقیقت مطلق داشته باشند. اگر خدا را با صفات حکیم و علیم و صدوق بودن پذیرفتیم و راستگویی پیامبرش را قبول کردیم، دیگر دلیلی منطقی وجود ندارد که سخن خدا و پیامبرش را نادرست و یا آمیخته به نادرست تلقی کنیم. چر که سخن از جایی رسیده است که نیست و یا جهل و یا محدودیت در آن راه ندارد. این اندازه اعتقاد به حقانیت هیچ مغایرتی با حق انتخابگری و دموکراسی ندارد، زیرا گفتیم که ما آدمیان نیز از طرق عادی و تجربی به حقانتهای فراوان رسیده‌ایم و می‌رسیم.

اما مهم آن است که بدانیم پیامبران نیز در خارج از حوزه وحی هرگز ادعای علم مطلق و حتی در موارد بسیاری ادعای علم و اطلاع نکرده‌اند. در قرآن آیات مختلفی وجود دارد که «علم غیب» و از پیامبر نفی و انکار می‌کند و «لایعلم الغیب الا هو» شعار و سخن مکرر قرآن است (از جمله بتقریب به آیات انعام/۵۹، اعراف/۱۸۸، یونس/۲۰، یوسف/۵۲). خود پیامبر اسلام نیز به مردم آموزش داده بود که بین وحی و سخن شخصی او فرق بگذارند و لذا مردم گاه با آرای شخصی او مخالفت می‌کردند. اساساً اینکه پیامبر مأمور می‌شود با مردم مشورت کند، بدان معناست که او از همه چیز آگاه نیست. به عبارت دیگر، پیامبران ادعای حقانیت دارند، اما هرگز نگفته‌اند که در تمام امور دخالت می‌کنیم و حق مطلق هستیم و در نزد دیگران بهره‌ای و سهمی از حق نیست. مسأله حق و باطل در حیطه ایمان و کفر است نه در تمامی حیطه‌ها. اگر جز این است، چرا پیامبر می‌آموزد که حکمت را بیاموزید و لو از منافقان و یا مشرکان؟

۲۸
کتاب شماره ۳۱

را آورده و حال آنکه مطلب از آیه قبل آغاز می‌شود. ترجمه هر دو آیه این است: «ای رسول، کافران را بگو که اگر دست کشیدند هر چه از پیش کرده‌اند بخشیده می‌شود و اگر دوباره آغاز کردند سنت الهی در گذشته است. با آنان نبرد کنید تا فتنه‌ای نباشد و دین همه خدا گردد و پس از اگر دست کشیدند خدا به اعمال ایشان بصیر و آگاه است.»

در این آیات نیز «فته» جنگ و دست کم توطئه برای جنگ است نه عقیده و معنای «انتهوا» و اصولاً شروع کردن و یا دست کشیدن اشاره به آغاز و یا دست کشیدن از جنگ است. اگر منظور عقیده باشد، آغاز کردن و دست کشیدن بی‌معنی است. در تفسیر مجمع البیان ذیل همین آیه گفته شده است برخی گفته‌اند که معنای «انتهوا» این است که کافران از محاربه دست بردارند و به دوستی روی آورند و در این صورت تمامی گناهان گذشته‌شان بخشیده می‌شود.

آیه دیگر مورد استناد ایشان، آیه ۳۳ توبه است که در آن فقط گفته شده است «خداوند پیامبرش را بر مردم فرستاد تا با دین درست و برحق، او را بر همه دین‌ها پیروز گرداند، هر چند کافران را خوش نیاید». چنان که پیش از این گفتیم، تلاش برای پیروزی یک مکتب و اندیشه و مرام در جهان، امری است طبیعی و حق و هیچ تعارضی با دموکراسی ندارد و محل حق انتخابگری دیگران نیست.

آیه دیگر، آیه ۲۹ سوره توبه است که مربوط است به اهل کتاب. گفته شده است که آیه درباره یهودیان بنی‌نظیر و بنی‌قریظه است. در آیه آمده است که: «با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق نمی‌گروند بیکار کنید تا با تواضع جزیه دهند». با توجه به ارتباط پنهانی سران یهودیان بنی‌نظیر با سران قریش و هم‌پیمان شدنشان با آنان در جنگ احزاب، معنای آیه روشن است. آیه نمی‌گوید با تمامی دیگر از ایشان و با تمامی اهل کتاب برای همیشه بیکار کنید. اگر چنین بود قبل از هر کس پیامبر و مسلمانان نخستین می‌بایست می‌کردند و نکردند.

آیه دیگر، آیه ۳۲ سوره یونس است: «فماذا بعد الحق الا الضلال». روشن است که «حق» و «ضلال» را در این آیه به هر معنا بگیریم، ربطی بین آنها با دموکراسی ندارد. اگر حق را اسلام بدانیم، باز مفاد سخن آن است که اسلام حق است اما تمامی حق‌ها در اسلام نیست. چرا که غیر از شرک و توحید و به طور کلی مسائلی مربوط به موضوع دین، حقایق بسیاری در زندگی آدمی است که کم و بیش در تمامی ادیان و با مکاتب بشری یافت می‌شود.

آخرین آیه، آیه ۸۵ آل‌عمران است که مدعی است «ومن یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه».

اولاً، به احتمال زیاد، منظور از اسلام تمامی ادیان توحیداتی است نه اسلام به معنای فعلی آن.

ثانیاً، مفاد آیه این است که غیر از دین حق (= توحید) دیگر مذاهب (که روشن است فقط مذاهب شرک و بت پرستی است) باطلند و پیروی از آنها نادرست است. این باور چه تناقضی با دموکراسی دارد؟

۵. اسلام یا مرگ!

آقای پایدار مدعی‌اند که «آیات دیگری در قرآن وجود دارد که پیروان دیگر ادیان را بر سر دوراهی قرار داده است، دوراهی اسلام یا مرگ». بعد برای اثبات مدعایشان به آیات اولیه سوره توبه استناد کرده‌اند. از نقل و حتی ترجمه آیات طولانی یاد شده خودداری

می‌کنم. اما در این مورد، چند نکته گفتنی است:

۵-۱. چنان که شأن نزول آیه نشان می‌دهد و عبارات حکایت دارد، این آیات مربوط به مشرکان است نه پیروان تمامی ادیان. روشن نیست که چرا آقای پایدار تمامی ادیان را مشمول آیات دانسته‌اند (بگذریم که از نظر قرآن و مسلمانان، شرک و بت پرستی اساساً دین نیست).

۵-۲. این آیات نیز مانند آیات ۱۹۳-۱۹۰ سوره بقره، اختصاص دارد به مشرکان مکه و در مقام جعل حکم شرعی برای همیشه نیست. یعنی این شمار آیات موضوعیت خود را از دست داده‌اند.

۵-۳. در مورد مشرکان مکه نیز عامل عقیده (لا اقل فقط عام عقیده) انگیزه صدور آیات نبوده است، چرا که اگر چنین بود، اولاً مسأله مستثنی کردن وفاداران به پیمان که هنوز مشرک بودند، لغو خواهد بود. ثانیاً، پس از پیامبر نیز این حکم در باره تمامی مشرکان جزیره العرب اجرا می‌شد. در حالی که می‌دانیم هرگز چنین نشد و هیچ مسلمانی از آن یک حکم قطعی و یک تکلیف دینی استنباط نکرد.

۶. حکم مرتد در اسلام

دلیل دیگری که آقای پایدار برای نشان دادن تضاد اسلام و دموکراسی آورده‌اند، مسأله حکم ارتداد است. «یکی از ویژگیهای قبول انتخاب و تغییر عقیده و دین توسط انسانهاست؛ حقی که از نظر اسلام مردود است». حقیقت این است که مسأله حکم مرتد، از مسائل پیچیده و مهم و مبهم است و جای تأمل بسیار دارد. البته حکم ارتداد به گونه‌ای که امروز در فقه مطرح است، در قرآن وجود ندارد. چنین به نظر می‌رسد که اگر واقعاً حکم ارتداد صرفاً به خاطر عقیده باشد، تردید نمی‌توان کرد که نافی اصل حدیثه‌ناپذیر آزادی و حق انتخابگری آدمی است. از این نظر حق با آقای پایدار است. مگر آنکه دلایل قانع‌کننده دیگری وجود داشته باشد.

۷. نجاست کفار

آخرین مدعای آقای پایدار حکم فقهی «نجاست کفار» است. در این مورد نیز باید گفت، اولاً، این یک مسأله اختلافی در فقه است و آرای مختلفی در این باب وجود دارد. ثانیاً، اگر فتوای فقیهانی را که به دلیل اجتماعی و سیاسی به نجاست کفار فتوا داده‌اند بپذیریم (صرف نظر از درست‌ی یا نادرستی آن)، کاملاً روشن است که چندان تناقضی با آزادی انتخاب و عقیده و در نتیجه دموکراسی ندارد. پیروان هر دین، یا حفظ حقوق دیگران، حق دارند از هویت و موجودیت خود دفاع کنند.

آنچه تاکنون گفته آمد، نقد و خرده‌گیری بر مدعیات آقای پایدار بوده است نه بیشتر. اما من هنوز نظر خود را نگفته‌ام و به این سؤال پاسخ نداده‌ام که بالاخره اسلام با دموکراسی چه نسبتی دارد؟ باشد در فرصت دیگر.

اما در واپسین کلام، باید یادآوری کنم که پیش از پاسخ به سؤال ربط اسلام و دموکراسی (و هر مقوله دیگر)، لاجرم باید به این پرسش پاسخ داد که کدام اسلام و کدام دموکراسی؟ روشن نیست که آقای پایدار چرا و با چه ضابطه‌ای آقای مصباح یزدی را اسلام‌شناس می‌داند و آقای دکتر سروش را نمی‌داند؟ اصولاً جای تأمل دارد که چرا اخیراً گروهی از روشنفکران اصرار دارند که چنین وانمود کنند اسلام همان است که حوزه معرفی می‌کند؟